

چهار درویش

تصحیح دکتر حسن ذوالفقاری
عباس سعیدی



چهار درویش



-
- عنوان و نام پدیدآور: چهار درویش/ تصحیح حسن ذوالفقاری، عباس سعیدی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۳۸۳ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۱۸-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتاب‌نامه: ص. ۳۷۷-۳۸۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۰ ق.
موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۱ ق.
موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی
موضوع: ادبیات عامه ایرانی
موضوع: نقالی - طومارها
شناسه افزوده: ذوالفقاری، حسن، ۱۳۲۵ -، مصحح
شناسه افزوده: سعیدی، عباس، ۱۳۵۸ -، مصحح
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ج ۹ / PIR ۵۸۵۱
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۴
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۷۵۵۵۰
-

چهار درویش

تصحیح دکتر حسن ذوالفقاری
عباس سعیدی

انتشارات ققنوس
تهران، ۱۳۹۵



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی

تحریریه انتشارات ققنوس

چهار درویش

تصحیح دکتر حسن ذوالفقاری

عباس سعیدی

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۵

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۲۱۸ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 218 - 2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۵۰۰۰ تومان

فهرست

۷	مقدمه
۹	قصه خوانی و قصه پردازي در عهد صفوي
۹۷	هذا کتاب چهار درويش
۱۰۶	سرگذشت درويش اول
۱۵۴	حكايت درويش دوم
۲۰۰	حكايت گفتن آزادبخت براي درويشان
۲۸۲	حكايت درويش سيم
۳۲۲	حكايت درويش چهارم
۳۶۱	تركيبات و كنايات و نوادر كلمات
۳۶۹	كشفا لايات
۳۷۵	فهرست اعلام
۳۷۹	منابع

مقدمه

یکی از متون نقالی پرخواننده و محبوب عامه قصه چهار درویش است. از این افسانه تاکنون ده‌ها تحریر مکتوب متعلق به سه سده گذشته در دست است. چندین روایت شفاهی نیز دارد و این نشان‌دهنده آن است که در محافل و قهوه‌خانه‌ها و شب‌نشینی‌ها خوانده و روایت می‌شده است. امروزه با وجود تلویزیون و رسانه‌های دیگر، شاید مردم کمتر به این قصه‌ها مراجعه کنند و دسترسی داشته باشند. از این رو، در مجموعه ادب عامه بر آن شدیم از میان روایات مختلف داستان یکی را که قدیم‌تر و کامل‌تر است بیاوریم. چهار درویش با توجه به چاپ‌های سربی و سنگی و نسخ خطی فراوانی که داشته، تاکنون به شیوه‌ای مصحح و منقح چاپ نشده است. به دلیل پرخواننده بودن کتاب، اختلاف نسخه‌های خطی و چاپی آن نیز زیاد و گاه نثر آن‌ها متفاوت است. علاوه بر آن، لازم است برای تدوین تاریخ ادبیات عامه، آثار و متون آن که همواره مورد غفلت مورخان ادبی بوده، این آثار به شکل علمی و توأم با نقد و بررسی منتشر

شود تا هم مردم که مخاطب اصلی این آثار هستند بهره ببرند و هم تصحیحی منقح انجام گیرد. این دلایل مصححان را بر آن داشت با اتکا به قدیم‌ترین نسخه‌های کتاب، آن را به شیوه‌ای درخور و شایسته تصحیح نمایند. برای فایده بیشتر، کارهای دیگری نیز انجام داده‌ایم؛ از جمله:

۱. در مقدمه‌ای جامع، ضمن معرفی کتاب و بن‌مایه‌ها و رده‌بندی داستان، روایت‌های متفاوت و اختلاف آن‌ها را ذکر و نسخه‌های خطی و سنگی و چاپ‌های مختلف و ترجمه‌های منظوم و منثور را فهرست کرده‌ایم.

۲. مآخذ داستان‌ها را در متون ادب و ادب شفاهی یکایک کاویده‌ایم تا معلوم شود ژرفای داستان‌ها در فرهنگ غنی ایرانی تا چه پایه است. در مأخذیابی به کد بین‌المللی قصه‌ها بر اساس تیپ‌شناسی آرنه تامپسون نیز اشاره کرده‌ایم تا گستره جهانی داستان‌ها را نیز نشان داده باشیم. فایده این بخش برای روایت‌شناسان بسیار زیاد خواهد بود.

۳. برای هر داستان متناسب با درون‌مایه و اشخاص داستان، نامی برگزیده و در قلاب آورده‌ایم.

۴. آیات، احادیث و اشعار را مأخذیابی کرده و تا آن‌جا که ممکن بود نام شاعران را با اختلاف ابیات در دیوان معلوم کرده‌ایم. سهوهای کاتبان و مؤلف را در نقل آیات و احادیث با مراجعه به منابع موثق رفع کرده‌ایم. در پایان از آقای عباس سعیدی سپاسگزارم که مثل همیشه با علاقه و پشتکار، در کار تصحیح تمام همت و کمک خود را معمول داشت.

حسن ذوالفقاری

زمستان ۱۳۹۳

قصه‌خوانی و قصه‌پردازی در عهد صفوی

چهار درویش به گواهی قدیم‌ترین نسخه خطی تاریخ‌دار^۱ مربوط به سال ۱۱۶۳ ه.ق و جزو ادبیات داستانی عصر صفوی است. در دوره صفوی تحریر افسانه‌های عامه بیش از پیش معمول شد و آثار معتبری در این عهد به وجود آمد؛ مانند تحریر جدید از اسکندرنامه، طوطی‌نامه، رزم‌نامه، ترجمه رامایانا، ترجمه مهابهاراتا، قصه هزارگسو، قصه طالب پادشاهزاده و مطلوب، قصه ارشد و رشید، قصه اشرف و فیروز وزیرزاده، شیرین‌نامه، نوش آفرین‌نامه، قصه مریم دخت شاه پرتگال، قصه هفت سیر حاتم طایی و ده‌ها داستان دیگر.

دلیل خلق این آثار رواج قصه‌گویی و قصه‌خوانی در محافل و قهوه‌خانه‌ها بود. بیش از همه قصه‌های مذهبی رواج یافت؛ مثل حمزه‌نامه، مختارنامه، حکایت محمد حنفیه، جنگ‌نامه امیرالمؤمنین، داستان طال مغربی، فتح قلعه سلاسل و کشته شدن قتال و عنکای مروستی به دست علی (ع)، کشتن قهقهه

۱. فهرست کتابخانه آصفیه به شماره ۲۳۷ قصص، به تاریخ ۱۱۶۳ ه.ق منسوب به امیرخسرو دهلوی، ج ۴، ص ۵۲۶.

کافر به دست امیرالمؤمنین علی (ع) و ده‌ها داستان دیگر. این شیوه مورد حمایت دولت صفوی بود. برخی از این قصه‌ها به قبل از دوره صفوی مربوط است، ولی در این عهد رواج بیشتری یافت. در عهد صفوی کار نقّالان و قصه‌پردازان تحت نظارت حکومت قرار گرفت تا جایی که «سلسله‌ای رسمی و دولتی از درویشان به نام سلسله عجم تأسیس شد که کارشان بیان مناقب خاندان پیامبر و امامان و تبلیغ مذهب شیعه بود. رئیس این گروه که بر هفده صنف شامل بودند، با فرمان پادشاه به نام نقیب‌الممالک برگزیده و این مقام در خاندان او ارثی می‌شد. تمام مسائل مربوط به درویشان، حتی اعطای مقامات سلوک از قبیل ابدال، مفرد، قطب، درویش اختیار، علم‌دار، دست‌نقیب و حل اختلاف آنان بر عهده نقیب‌الممالک بود.»^۱

شغل قصه‌خوان و دفترخوان در دربار شاهان ایران و هند رسمیت یافت. میرزا غیاث‌الدین علی، ملقب به نقیب‌خان، از مقربان جلال‌الدین اکبر پادشاه، برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی را می‌خواند»^۲ و میرزا غازی ترخان، والی تته (سند) و حاکم قندهار (۱۰۲۱ ه.ق) در خدمت خود، کسانی مثل ملا اسد قصه‌خوان و میرعبدالباقی قصه‌خوان را نگهداری می‌کرد^۳ و نیز کسان دیگری از قبیل ملاعبدالرشید قصه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان^۴ در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربار او بوده‌اند.^۵ حتی کتاب‌های

۱. غلامحسین یوسفی، دیداری با اهل قلم، ص ۸.

۲. احمد گلچین معانی، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۳. ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، صص ۵۹۸ و ۶۰۵.

۴. اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۹۱.

۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، صص ۳ و ۱۰۵۳.

آموزشی نیز در باب روش‌های قصه‌گویی نوشته شد. عبدالنبی فخرالزمانی که قصه‌خوان و کتاب‌دار میرزا امان‌الله بود، طرح تألیف کتاب‌هایی را ریخت که یکی از آن‌ها دستورالفصاحت «به جهت خواندن قصه امیرحمزه و آداب آن؛ تا قصه‌خوانان را دستوری باشد.»^۱ که البته از آن نسخه‌ای در دست نیست، اما در کتاب دیگرش با نام طراز الاخبار (تألیف ۱۰۳۷ ه.ق) به شرح آداب و ترتیب خواندن و شرایط روش‌های قصه‌گویی از جمله سه روش ایرانی، تورانی و هندی می‌پردازد.^۲

علی‌رغم این توجه، در مواردی هم به دلایل مذهبی قصه ابومسلم‌نامه را تحریم می‌کنند. محقق کرکی به استناد حدیثی از امام جعفر صادق (ع)، و فاضل ابهری از استاد خود محقق کرکی گوش دادن به قصه‌خوان دروغ‌گوی را بندگی شیطان می‌دانند.^۳ شاه تهماسب در پیروی از این تحریم، دستور داد زبان قصه‌گویان ابومسلم‌نامه را ببرند.^۴ به‌مرور اظهارات فاضل ابهری از تحریم قصه ابومسلم‌نامه فراتر رفت و شامل داستان‌هایی نظیر مختارنامه و رموز حمزه نیز شد. تحریرهای مختلف از حمزه‌نامه در این دوره رواج یافت و فخرالزمانی، چنان‌که گذشت، کتابی در آداب خواندن آن نگاشت و حتی جنبه درمانی یافت.

معرفی چهار درویش

قصه چهار (چار) درویش یکی از داستان‌های عامه مشهور و بی‌نویسنده است. این اثر از افسانه‌های منثور کهن ایرانی مشتمل بر پنج قصه درباره آزادبخت شاه روم و چهار درویش جهانگرد - فرزندان ملک‌التجار یمن،

۱. فخرالزمانی قزوینی، همان، صص ۷۶۲-۷۶۳.

۲. محمدرضا شفیعی کدکنی، «نگاهی به طراز الاخبار»، صص ۱۰۹-۱۲۲.

۳. صفا، همان، ج ۳، صص ۵ و ۱۵۰۷-۱۵۱۰.

۴. ذبیح‌الله صفا، ایران‌نامه، ص ۵۳.

شاهزاده فارس، شاهزاده عجم و پادشاه چین - است که داستان‌های خود را برای هم بازگو می‌کنند. از دیرباز این قصه میان مردم رایج بوده و از این رو ده‌ها روایت از آن در دست است. قصه چهار درویش در فرهنگ عامه کنایه از سخن دراز و ملال‌آور و چیزهای بی‌معنی و دراز گفتن است.

تحریر این کتاب به گواهی سبک و تاریخ کتابت قدیم‌ترین نسخه تاریخ‌دار مربوط به سال ۱۱۶۳ ه.ق (قرن دوازدهم) و همچنین به گواهی اشعاری مربوط به عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ ه.ق)، نظیری نیشابوری (درگذشت ۱۰۲۱ ه.ق) و ظهوری ترشیزی که از شاعران همان دوره‌اند که از اشعارشان استفاده شده است، به احتمال زیاد مربوط به عصر صفوی است. «قصه‌های چهار درویش حاوی سرگذشت‌های پادشاهان، شاهزادگان، امرا، مردم مفلس، درویشان بینوا، دوستان بی‌وفا، خواجه‌سرایان رازدار، چاکران قدرشناس و مردان و زنان ناشناس است که برحسب تصادف با وقایع عبرت‌انگیز، سیرت نیکوی پادشاه، حوادث عجیب، محافل عیش، مجالس عزاداری، سیر و سفر، مهمانی و میزبانی و کاخ‌های باشکوه روبه‌رو می‌شوند.»^۱

نویسنده

این داستان مثل بسیاری از داستان‌های عامه نویسنده مشخص ندارد و اغلب راویان آن را با لحن و سبک خود روایت یا بازنویسی کرده‌اند که گاه نام خود را آورده یا نیاورده‌اند. در برخی نسخه‌ها، چهار درویش منسوب به امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵ ه.ق) است. چون مراد امیر خسرو، شیخ نظام‌الدین اولیا، بیمار بود، امیر خسرو این داستان را نگاشت و برای او خواند. این انتساب

۱. ناظر حسین زیدی، قصی اور داستانین، ج ۵، صص ۴۱۳ - ۴۱۵.

مردود است،^۱ زیرا قدیم‌ترین نسخه خطی این قصه متعلق به قرن دوازدهم ه.ق است. از طرفی هیچ‌یک از تذکره‌نویسان این قصه را جزو تصانیف امیرخسرو برنشموده‌اند. زبان آن نیز ساده‌تر و دورتر از سبک امیرخسروست. همچنین اشعار کتاب مربوط به شاعرانی است که بعد از امیرخسرو می‌زیسته‌اند. در چهار درویش لغاتی وجود دارد که بعد از آمدن مغول‌ها به شبه‌قاره رایج شده است؛ واژه‌هایی چون تومان و اشرفی، قورچیان، کشیک‌چیان، کشیک‌خانه، وکیل السلطنه، خزانه‌دار، امیر آخور و دوربین.^۲

بر روی برخی از چاپ‌های این کتاب نام نقیب هم دیده می‌شود (چاپ پدیده) که این انتساب کاملاً نادرست است، زیرا کتاب بسیار قدیم‌تر از عصر نقیب‌الممالک، خالق امیراسلان، است. البته چون نقیب نقال بوده ممکن است یکی از تحریرها به روایت وی باشد، لیکن در نسخ خطی موجود نسخه‌ای به نام نقیب در دست نیست. تنها نام وی را بر نسخه چاپی سال ۱۳۳۸ ه.ق می‌بینیم که ممکن است کار ناشر باشد. در مقدمه این چاپ نیز توضیحی روشن‌گر داده نمی‌شود.

در مقدمه چهار درویش یکی از تحریرهای متعلق به شبه‌قاره، حکیم محمدعلی، مشهور به معصوم‌علیخان، به‌صراحت خود را مصنف این داستان معرفی کرده است. وی که در عهد محمدشاه بابری (حکومت: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ ه.ق) می‌زیسته و پزشک دربار او بوده است، روزی داستانی به زبان هندی برایش تعریف می‌کند. شاه آن را می‌پسندد و دستور می‌دهد به زبان فارسی ترجمه شود.^۳ او نیز این قصه را در سال ۱۱۶۶ ه.ق با نام حکایات عجیب و غریب به فارسی ترجمه کرد.

۱. زیدی، همان، ج ۵، ص ۴۱۱؛ احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۶، ص ۹۹۹، به نقل از بشیر حسین؛ حافظ محمود شیرانی، مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۹، صص ۱۱۷-۱۲۲.
 ۲. شکیل اسلم بیگ، دانشنامه جهان اسلام، ذیل چهار درویش.
 ۳. شیرانی، همان، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ جمیل جالبی، تاریخ ادب اردو، ج ۲، ص ۹۹۳.

این کتاب دو بار به نظم درآمده است: اول به دست حاجی ربیع آنجب اصفهانی که به نظر سجاد میرزا^۱ (دستورنویس زبان اردو در قرن چهاردهم ه.ق/بیستم م)، این داستان نوشته بدیع العصر معروف به حاجی ربیع مغربی متخلص به آنجب و ماجراهایی است که او به چشم خود دیده است.^۲ دوم خواجه ابوتراب شوشتری، فرزند خواجه علی نقاش که داستان را در سال ۱۲۹۵ ه.ق به نظم کشیده و در بمبئی چاپ شده است.^۳

ترجمه‌های کتاب

کتاب به دلیل شهرت آن در شبه‌قاره و دیگر مناطق فارسی‌زبان به زبان‌های اردو، هندی، انگلیسی و فرانسه ترجمه شد. بیشترین ترجمه‌های آن مربوط به زبان اردوست؛ از جمله ترجمه‌های آن عبارت‌اند از:

۱. نوترز مرصع که ترجمه اردوست و میر محمدحسین عطاخان تحسین، ملقب به مرصع‌رقم، آن را به سال ۱۱۸۸ ه.ق به نثر منشیانه اردو درآورد. اختر راهی^۴ معتقد است چهار درویش بین سال‌های ۱۱۸۹ تا ۱۱۹۵ ه.ق ترجمه شده است.^۵ به عقیده آزاد،^۶ میر محمدحسین عطاخان در زمان شجاع‌الدوله نگارش نوترز مرصع را آغاز کرد و در سال ۱۲۱۲ ه.ق/۱۷۹۷ م

۱. محمد مظفر حسین صبا، تذکره روز روشن، ص ۸۷.

۲. سفیر اختر راهی، ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی، ص ۱۸؛ غلام بن ولی محمد مصحفی همدانی، عقد ثریا: تذکره فارسی‌گویان، صص ۵۶-۵۷؛ سهیل بخاری، اردو داستان، ص ۸۹ به نقل از اسلم بیگ، ذیل چهار درویش.

۳. خان بابا مشار، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۲، ص ۱۶۸۲.

۴. اختر راهی، همان، ص ۲۶۲.

۵. شیروانی، همان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۶. محمدحسین آزاد، آب حیات، ص ۲۴.

در زمان نَوَاب آصف‌الدَّوله به پایان رساند. این نسخه با تدوین نورالحسن هاشمی، در فرهنگستان الله‌آباد هند در سال ۱۳۳۷ ه.ش/ ۱۹۵۸ م به چاپ رسید.^۱ میرمحمدحسین عطاخان پیشگامِ نثرنویسیِ اردوست. شهرت تحسین عمدتاً برای کتاب نوطرز مرصع است که به عنوان نخستین کتاب ادبیاتِ منثور اردو در شمال هند، شناخته شده است.^۲ تحسین کتاب را به صنایع بدیعی آراسته و نثر کتاب مصنوع است. علاوه بر نوطرز مرصع، تحسین اظهار داشته که آثار دیگری نیز نوشته که برخی از آن‌ها به فارسی بوده است و امروزه آن‌ها را تنها به نامشان می‌شناسیم. او همچنین در مقام شاعری فارسی و اردوگوی و نیز خوش‌نویس مطرح است. مهارت تحسین در زیبانویسی سبب شد که «مرصع‌رقم» لقب گیرد.

۲. غلام غوث یا محمد غوث زرین بجنوردی در سال ۱۲۱۷ ه.ق/ ۱۸۰۲ م کتاب را به اردو و به نام نوطرز مرصع ترجمه کرد که در نولکشور کانپور در سال ۱۲۹۸ ه.ق/ ۱۸۸۱ م منتشر شد. غلام غوث در ترجمه اردوی خود به نام میرمحمدحسین عطاخان و نوطرز مرصع وی اشاره نکرده است.^۳

۳. میرامن دهلوی چهار درویش را به اردو ترجمه کرد که در سال ۱۲۱۶ ه.ق/ ۱۸۰۱ م تنها ۵۸ صفحه از آن به چاپ رسید. گمان می‌رود بعدها میرامن دهلوی با تجدیدنظر در کتاب نام آن را به باغ و بهار تغییر داد که در سال ۱۲۱۸ ه.ق/ ۱۸۰۳ م در کلکته به چاپ رسید. باغ و بهار مقتبس از نوطرز مرصع است.^۴ میرامن، در مقدمه باغ و بهار، چهار درویش را منسوب به

۱. بخاری، همان، ص ۸۶؛ زیدی، همان، ج ۵، ص ۴۰۹؛ جالبی، ج ۲، ص ۱۰۹۷.

۲. مقدمه هاشمی، ص ۲۳.

۳. منزوی، ج ۶، ص ۱۰۰۲؛ اختر راهی، همان، بخاری، همان، صص ۱۳۸-۱۳۹ و ۱۵۰ به نقل از اسلم‌بیگ، ذیل چهار درویش.

۴. ممتاز منگلوری، «فورت ولیم کالج کی مصنفین»، در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، صص ۷۱-۷۲؛ محمدعتیق صدیقی، گل کُست اور اُس کاعهد، صص ۱۵۲-۱۵۴.

امیر خسرو می‌داند.^۱ باغ و بهار میرامن دهلوی فرهنگ و تمدن دهلی آن زمان را به تصویر می‌کشد. از این کتاب بسیار استقبال شد و به عنوان کتاب درسی در هند و پاکستان چندین بار به چاپ رسید.

۴. در اروپا نیز ترجمه میرامن از چهار درویش شهرت یافته و به چاپ رسیده است. دنکن فاربس همین ترجمه اردو را در سال‌های ۱۲۷۳ ه.ق/۱۸۵۷ م، ۱۲۷۹ ه.ق/۱۸۶۲ م و ۱۲۹۱ ه.ق/۱۸۷۴ م در لندن منتشر کرد.

۵. شخصی به نام اسمیت کتاب را به زبان انگلیسی در سال ۱۲۲۸ ه.ق/۱۸۱۳ م در کلکته ترجمه و منتشر کرد.

۶. گارسان دتاسی در سال ۱۲۹۵ ه.ق/۱۸۷۸ م در پاریس آن را به زبان فرانسه به چاپ رساند.^۲

۷. ترجمه دکنی از محمد علی خان شوق در سال ۱۲۱۴ ه.ق/۱۷۹۹ م، که نسخه‌های خطی آن در شبه‌قاره هست.

۸. مثنوی چهار درویش، ترجمه و تلخیص از شیخ محمد جان‌شاد، تدوین شیخ حامد حسن، کانپور سال ۱۳۱۰ ه.ق.

۹. مرادالمحیّین، ترجمه قسمتی از چهار درویش به اردو، از مرادشاه که در سال ۱۲۱۲ ه.ق سروده شده است.^۳

۱۰. قصه سه درویش به ترکی، کتابخانه ملی، تاریخ ۱۲۶۱، شماره ۵۰۳۲، کاتب: ملا محمد حسین بن اسماعیل دولت‌آبادی.

درویشان در قصه‌ها و امثال و فرهنگ عامه فارسی

واژه «درویش» ایرانی و از ریشه اوستایی «دریگو» (drigu) به معنای

۱. صدیقی، همان، ص ۲۰۳.

۲. زیدی، همان، ج ۵، ص ۴۱۶؛ منگلوری، همان، ص ۷۲ به نقل از اسلم‌بیگ، ذیل چهار درویش.

۳. اختر راهی، همان، صص ۱۵۹ و ۲۶۰-۲۶۱.

«نیازمند، گدا» است. برخی اصل واژه را «درویز» و «درآویز» به معنای کسی که هنگام گدایی از در می‌آویزد و خواهند از درها دانسته‌اند. برخی دیگر، درویش را امر از یوزیدن که به معنی جستجو کردن و هم‌ریشه با دریوزه و دریوزه و درویشه و درویش به معنی گدایی می‌دانند. درویش به معنی فقیر است، اما در اصطلاح، شخصی است که با کشکول و تبرزین و لباس مخصوص در کوچه و بازار می‌گردد و به آواز خوش شعر و مدیحه می‌خواند و مردم به او پول می‌دهند. در قدیم درویشان، بر خلاف زمان ما که موی سر و ریش دراز دارند، موی می‌سترده‌اند؛ چنان که سعدی می‌گوید: «ظاهر درویشی جامه‌ژنده است و موی سترده و حقیقت دل‌زنده است و نفس مرده.» ترکیب‌های درویش‌صفت، درویش‌مسلک، درویش‌مشرّب، درویش‌وار و... همواره بر فقر دلالت دارد. درویش‌چرخ (صوفی‌ای که در رقص و سماع چرخ زند) گویا چندان محبوب نبوده است: «اگر مرد خدا درویش‌چرخ است، بلاشک آسیا معروف چرخ است.»^۱

درویشان جز دوره‌گردی و گدایی و ذکرگویی، معرکه‌گیری هم می‌کرده‌اند. معرکه‌گیری شامل هنرهای کلامی و بیشتر استفاده از کلام و آواز به همراه برخی حرکات نمایشی است. معرکه‌گیران این نوع نمایش‌ها بیشتر درویشان بودند که مردم را دور خود جمع می‌کردند و معرکه می‌گرفتند یا با دوره‌گردی نمایش می‌دادند. در این معرکه، یا درویش به‌تنهایی عده‌ای را گرد خود جمع می‌کرد و داستانی دینی یا غیردینی می‌گفت یا داستان‌سرایی را به کمک پرده و شمایل‌گردانی انجام می‌داد. در سال ۱۸۸۴م، در روستایی از توابع تبریز، درویش نقّال تبرزین به‌دستی داستان‌رستم را برای مادام دیولافوا با حرارت و به ترکی نقّالی می‌کرد.^۲

بساط‌اندازی از کارهای درویشان معرکه‌گیر بود که با آگاهی از علوم

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل چهار درویش.

۲. دیولافوا، سفرنامه، ص ۴۴.

فقه و طب، علوم غریبه و تعبیر خواب معرکه خود را در گذر مردم بر پا می‌کردند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند. درویشان دوره‌گرد معرکه‌گیر با دعا دادن و پیشگویی و طلسم و جادو مورد وثوق مردم بودند. بازتاب معرکه‌گیری آنان در امثال به جا مانده است: «درویش می‌گوید معرکه‌ام را به هم نزنید، چیزی هم به من نمی‌خواهد بدهید»، «به درویش گفتند بساط برچین، دست بر دهان گذاشت.» یا «درویش را گفتند در دکانت را ببند، دولب بر هم گذارد.»

پرده‌خوانی یا «شمایل‌گردانی» از مشاغل دیگر درویشان بود. به پرده در پرده‌خوانی به سبب پیوندش با درویش پرده‌خوان «پرده درویشی» و به جهت آن‌که درویش از روی نقاشی‌های آن داستان‌هایش را نقل می‌کند «پرده نقل» می‌گویند. درویشان دوره‌گرد آینه‌گردانی هم می‌کردند. آنان آینه‌ای نیم‌قد منقش به تصاویر اولیا و قدیسان با خود و زیر عبا۱ درویشی همراه داشتند و گرد دکان‌ها و خانه‌ها می‌گشتند. هر جا که موقعیتی فراهم می‌شد آن را در می‌آوردند و پیش روی تماشاگران می‌گرفتند و با خواندن اشعار و مدایح و نعت پروردگار صلوات می‌گرفتند و حاضران را تحت تأثیر مدایح و مناقب خود قرار می‌دادند و در نهایت طلب نیاز می‌کردند.^۱ درویشان با حضور در خرمن‌های گندم در فصل برداشت و خواندن اشعاری در منقبت ائمه و مدح امامان، برای کشاورزان طلب برکت می‌کردند و خستگی را از آنان می‌گرفتند؛ در عوض، کشاورزان نیز مقداری گندم در توبره^۲ آنان می‌ریختند. به این کار خرمن‌گردی یا خرمن‌گردانی می‌گفتند.

یکی از مشاغل درویشان مومی‌گری و مرهم‌نهی و شکسته‌بندی بود. درویش علاوه بر ادعای تصرف در قلوب و رفع گرفتاری مردمان، با آگاهی از علوم خفیه به درمان بیماران نیز می‌پرداختند. در کتاب طهران

۱. صادق عاشورپور، نمایش‌های ایرانی، ج ۵، ص ۱۹.

قدیم شرح مفصلی از این کار و کردار درویش را می‌خوانیم.^۱ مثل زیر ضمن اشاره به این موضوع، حاکی از نادانی و خلف وعده آنان است: «درویش مومیایی می‌گویی و نمی‌آیی.»^۲

درویش در قصه‌های عامه غالباً فرستاده غیبی، مظهر رحمت الهی و در بعضی موارد واقف به رموز سحر و جادو شناخته می‌شود. آنان کارکرد اولیا را در گشایش گره‌های داستانی دارند. گاه شخصیت آنان با علی (ع) و خضر ممزوج می‌شود و هادی قهرمان یا یاور او می‌شوند. در داستان «نارنج و ترنج»، درویش شاهزاده را راهنمایی می‌کند.^۳ در داستان «عروس مار است»،^۴ درویش به شاهزاده خبر می‌دهد که همسرش شب‌ها به مار بدل می‌شود و به توصیه اوزن را به تنور داغ می‌اندازد. گاه نقش طبیب شفابخش را دارد. در داستان «برگ مروارید»، وقتی چشم حاکم کور می‌شود، درویشی به خانه او می‌آید و می‌گوید دواي درد شما برگ مروارید است.^۵ در داستان «نخودی، نیم‌نخودک، نخود و ...»، معادل کد بین‌المللی ۷۰۰ و ۷۱۵، قهرمان داستان نخود نیمه‌ای است که بر اثر دعا و کمک درویش به پدر و مادر بی‌فرزند فقیر یا هیزم‌شکن و کشاورز، از دیگ بیرون می‌پرد و به کودکی کوچک ولی قوی تبدیل می‌شود که ابتدا غذای پدرش را به محل کار او می‌برد و بلندپروازانه می‌خواهد حق پدرش را از حاکم بگیرد.^۶ در بعضی موارد، پادشاه به دعا یا با خوردن سیب یا اناری از دست درویشی صاحب فرزند می‌شود. برای نمونه، در افسانه‌های آذربایجان هرگاه زن و شوهر بچه‌دار نمی‌شوند درویشی به داد آنها

۱. جعفر شهری، طهران قدیم، ص ۲۸۷ به بعد.

۲. برای داستان این مثل رجوع کنید به: حسن ذوالفقاری، داستان‌های امثال، ص ۴۸۹.

۳. فضل‌الله صبحی (مهدی)، افسانه‌های ایرانی، ص ۸۹.

۴. محسن میهن‌دوست، سمندر چل‌گیس، ص ۱۱-۱۳.

۵. سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، گل به صورت چه کرد، ص ۱۲۵.

۶. اولریش مارزلف، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ص ۱۴۳.

می‌رسد.^۱ در داستان «قفل بر گردن داماد پری»، خضر در لباس درویش سیبی را به زنی می‌دهد و آن زن حامله می‌شود.^۲ گاه درویش علاوه بر آن‌که عامل تولد قهرمان با سیب است، وی را در مراحل دیگر هم یاری می‌دهد. در داستان «مردۀ سپاسگزار»، شاهزاده که با سیب درویش متولد شده، با کمک همو دلدادۀ شاهزاده‌خانم می‌شود.^۳

درویش قصه‌ها پیشگویی نیز می‌کند. در یکی از داستان‌های خوانساری، درویشی در آمد یک برادر پینه‌دوز را یک درهم و برادر دیگر را که قصاب است ده درهم پیش‌بینی می‌کند.^۴ درویشان از گزند حوادث نیز مصون‌اند. در داستان «چه مکن که خود افتی»، وقتی زنی این ضرب‌المثل را از درویشی می‌شنود، برای آن‌که خلافتش را اثبات کند، غذای زهرآلودی را به درویشی می‌دهد، اما پسر زن آن را به اشتباه می‌خورد و می‌میرد.^۵

قهرمانان قصه‌ها و اغلب پادشاهان برای اجرای مقاصد خود تغییر شکل می‌دادند و لباس درویشان را می‌پوشیدند. در اسکندرنامه، ارسطو برای گرفتن «شهر» یونان لباس درویشان را می‌پوشد.^۶ در حمزه‌نامه، عمرامیه به شکل درویشان درمی‌آید.^۷ در داستانی زنی مکار شوهرش را بی‌هوش می‌کند و لباس درویشی بر او می‌پوشاند و به او می‌قبولاند درویش است و مرد باور می‌کند. یک سال بعد دوباره شوهرش را بی‌هوش و به او تلقین می‌کند همسرش است.^۸ در داستانی دیگر، قاضی به شاهزاده‌خانم بی‌گناهی تهمت می‌زند، دختر در لباس درویشان به پدر خدمت می‌کند.^۹

۱. صمد بهرنگی و بهروز دهقانی، افسانه‌های آذربایجان، صص ۴۷ و ۹۷ و ۳۱۱.

۲. صادق همایونی، افسانه‌های ایرانی، صص ۳۲-۳۹.

۳. ل. پ. الول ساتن، قصه‌های مثنوی گلین‌خانم، صص ۶۸-۹۱.

۴. اولریش مارزلف، همان، ص ۱۵۲.

۵. سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تمثیل و مثل، ص ۱۶۹. ۶. اسکندرنامه، ص ۳۵۷.

۷. حمزه‌نامه، ص ۷۶. ۸. آرتور کریستین، قصه‌های ایرانی، صص ۱۰۷-۱۱۷.

۹. مارزلف، همان، ص ۱۶۸.

گاه درویش در قصه‌ها نقش منفی دارد. در داستان «درویش خبیث»، ملکه‌ای با خوردن سیب از دست درویش پسر دار می‌شود و، طبق قولی که به درویش داده، پسر را به درویش می‌دهد و پسر درویش را می‌کشد.^۱ در داستان «گرفتاری شاه»، پادشاهی برای چهل روز جای خود را به درویشی می‌دهد. چون شاه باز می‌گردد تا تاج و تخت خود را پس بگیرد، او را می‌راند و مقام شاهی را به او پس نمی‌دهد.^۲

در امثال فارسی، درویش و درویشی بازتاب گسترده‌تری یافته است. گاه درویشی در معنی ناتوانی و بیچارگی است: آخر جاکشی درویشی است. / آخر کار آدم قلدر به درویشی می‌کشد.

در چند مثل، سگ و درویش در تقابل قرار گرفته‌اند؛ شاید کوچه‌گردی هر دوی آن‌ها علت این نکته باشد: اگر درویش از پارس سگ بترسد درویشی نمی‌کند. / بر سر نان‌پاره سگ دشمن بود درویش را (صائب، ۴۲). / سگ که برای درویش پارس نمی‌کند.

درویشی مرادف است با محرومیت و ناکامی که در برخی مثل‌ها این معنی دیده می‌شود: مگر آرد جو برای درویشان روا نیست؟ / دوغ برای درویش حیفه؟ / گله‌دار درویشم، دوغ می‌بینم آه می‌کشم.

درویشان بدشانس هستند: سنگ ملامت بر سر درویش می‌آید (دیوان هلالی، ۷۲).

گر در همه شهر یکسر نیستتر است، در پای کسی رود که درویش‌تر است (کلیات سعدی ۷۵۴) / ملامت همه عالم نصیب درویش است، هر جا نیش است مال پای درویش است.

درویش را اغلب به بی‌نام‌و‌نشانی می‌شناسند: نه از اینانم نه از ایشانم نه از محله درویشانم. «ایشان» لقب مشایخ و درویشان در مناطق ماوراءالنهر است.

۱. حسین کوهی کرمانی، پانزده افسانه از افسانه‌های روستایی ایران، صص ۳۹-۴۴.

۲. صبحی (مهتدی)، همان، صص ۶۴-۷۰.

درویشان هم صفات پسندیده و هم ناپسند داشتند که از امثال و اشعار فارسی استنباط می‌شود. درویشان سبکبار و ساده‌زیست و قانع‌اند: درویش هر کجا شب (در سر) آید (آمد) سرای اوست (گلستان سعدی، ۱۲۲). / درویش هر کجا بنشیند هم آن‌جا مسکن اوست. / درویشی به لباس نیست. / درویشی را زوال نیست (ندارد نبیند). / درویشی و دلخوشی. / قربان یک لقمه نان درویشی و دلخوشی. / درویشی و قناعت در گوشه فراغت. / دزد هرگز در کمین خانه (کلبه) درویش نیست (صائب، ۶۴۲). / ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند، (گلستان سعدی ۶۰). / برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزین (دیوان سنایی، ۹۱). / درویش در قافله (کاروان) ایمن است (زیرا چیزی ندارد که بدزدند). / خانه درویش را شمعی به (کم) از مهتاب نیست (امیرخسرو دهلوی). / درویش را دربان نباشد (حسن دهلوی). / کار درویش ماحضر باشد (اوحدی مراغه‌ای، جام‌جم).

همّت بلند و قناعت درویشان در این امثال ستوده شده است: آفرین بر جان درویشی که صاحب همّت است (کمال خجندی). / از ازل تا به ابد فرصت درویشان است (حافظ، ۳۵). / در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است (حافظ، ۳۰۷) / درویش به چوکه لیک (دوغ جوشیده و ته‌نشین شده) راضی شد. / درویش به قناعت به از توانگر بی‌بضاعت. / خیمه سلطنت (پادشاه) آن‌گاه فضای درویش (کلیات سعدی، ۴۷۵).

چشم‌پاکی صفت درویشان است، چنان‌که در کنایات می‌گوییم: «چشمت را درویش کن.»

درویش شکیبایی هم دارد: صبر درویش به که بذل (شکر) غنی (گلستان سعدی، ۹۸). منال درویش درویش‌تر می‌شوی. / منال درویش که درد می‌شود پیش.

مثل «او ادعای خدایی می‌کند، تو به پیغمبری قبولش نداری؟» داستان‌ی به شرح زیر دارد که نشان‌دهندهٔ حاضر جوابی درویشان است:

درویشی هو حق‌کنان به در خانهٔ توانگری رفت و از او تقاضای کمک کرد. مرد ثروتمند گفت: نام پیغمبران را یک‌یک برشمار. در مقابل هر اسم که بگویی یک دینار به تو خواهم بخشید. درویش آنچه از نام پیغمبران می‌دانست بر زبان جاری ساخت و در پایان نام فرعون را هم بر آن‌ها افزود. مرد توانگر از شنیدن نام فرعون خنده‌اش گرفت و گفت: جناب درویش، حواست کجاست، فرعون که پیغمبر نبود. درویش جواب داد: خدا پلرت را بیامرزد، او ادعای خدایی می‌کرد، تو به پیغمبری قبولش نداری؟^۱

گاه از صفات ناپسند درویشان هم انتقاد شده است: تن‌پروری و راحت‌طلبی درویشان را از مثل «درویش روزی یک منتشا راه می‌رود آن هم از پهنا» و داستان مثل آن درمی‌یابیم:

درویشی از تهران به مرشد خود که در شهر ری بود نوشت که من می‌خواهم جمال مرشد را زیارت کنم. مرشد ضمن پاسخی به او یادآور شد که او هم مشتاق دیدار مرید است. درویش به قصد دیدار مرشد بار سفر بست و روی به شهر ری نهاد و سه ماه در راه بود که ثلث راه رسید، زیرا هر چند قدم که می‌رفت لم می‌داد و بساط دود و دم را علم می‌کرد. بالاخره در میان راه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. به مرشد خبر دادند که درویش در راه شهر ری خرقه تهی کرده است. مرشد گفت: «او خود به استقبال مرگ شتافته، زیرا در راه رفتن عجله کرده است. وقتی کسی با چنین شتابی راه‌پیمایی کند خونش پای خودش است؛ لازم بود آهسته بیاید. چون درویش باید روزی یک منتشا راه برود آن هم از پهنا»^۲

مثل «نفس درویش حق است» و داستان آن نیز بر تن‌پروری درویشان گواه است:

۱. احمد بهمنیاری، داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۱۶۲.

۲. سید محمدعلی داعی‌الاسلام، فرهنگ نظام، ذیل واژه.